

پیل چرا در خانه تاریک بود؟

فتح الله مجتبابی*

چکیده: پیل در خانه تاریک، مشهورتر از همه جا در دفتر سوم مثنوی مولانا جلال‌الدین بلخی آمده است. مولانا مانند هر قصه دیگر، این قصه را هم از مآخذ پیش از خود گرفته است. اما در اصل قصه تغییراتی داده است. در این مقاله روشن شده است که مولانا عمداً جهت بحث در نظر و نظرگاه و به سبب اهمیت نور و بصیرت در شناخت حقیقت، پیل را در خانه ظلمانی قرار داده تا بینایی که در تاریکی قادر به شناسایی شکل و هیئت پیل نبودند، بر اثر تابش نور پی به خطاهای خود برند.

کلیدواژه: پیل در خانه تاریک، پیل در میان کوران، مآخذ، مثنوی.

داستان «پیل در میان کوران» از داستان‌های بسیار معروف هندی است که در آثار دینی و عرفانی هندویی و بودایی و جایی از روزگاران بسیار دور دیده می‌شود، و در همه این موارد مقصود از آن بیان ناتوانی حواس ظاهر در شناخت حقایق اشیاء و امور است. شهرت این داستان در میان هندوان به اندازه‌ای است که به عنوان «قاعده پیل و کوران»^۱ ضرب‌المثل شده است و در مورد کسانی به کار می‌رود که تنها از جزء کوچکی از حقیقت، دریافتی ناقص و ناتمام دارند و گمان می‌برند که بر تمامی آن، معرفت کامل

* عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

حاصل کرده‌اند. ظاهراً کهن‌ترین صورت مکتوب این داستان همان است که در مجموعه *اودانه*^۱ بودایی، که نقل و شرح بعضی از سخنان منسوب به بوداست و احتمالاً در سده سوم قبل از میلاد گردآوری شده است، دیده می‌شود:

«... راهبان و برهمنانی بودند که می‌گفتند: «عالم قدیم است. حقیقت این است و جز این هر چه بگویند باطل است.» اما راهبان و برهمنان دیگری بودند که می‌گفتند: «عالم قدیم نیست. حقیقت همین است و بس، و جز این هر چه بگویند باطل است.» بعضی می‌گفتند که عالم منتهای است، بعضی دیگر بر آن بودند که عالم نامتناهی است. بعضی را عقیده بر این بود که روح و جسم یکی است. بعضی دیگر قائل به جدایی روح و جسم بودند. بعضی می‌گفتند که بودا بعد از مرگ هست، بعضی دیگر می‌گفتند که بودا بعد از مرگ نیست، بعضی دیگر بر آن بودند که هم هست و هم نیست، و بعضی دیگر می‌گفتند که نه هست و نه نیست. سرانجام کار به جدال و نزاع و دشتام کشید، و فریاد می‌کشیدند که «این درست است و آن درست نیست»، «آن درست است و این درست نیست».

صبح روز بعد... ماجرا را به بودا بازگفتند... بودا گفت: «ای راهبان، آن جاهلان کورند، چشم ندارند، نیک را از بد و حق را از باطل باز نمی‌شناسند... در روزگاران گذشته... پادشاهی بود. فرمان داد تا همه کوران مادرزاد را در یک جا جمع کنند. چون همه جمع آمدند، فرمان داد تا بیلی را نزد آنان بیاورند و از آنان بخواهند تا با دست کشیدن بر آن، بگویند که پیل چگونه چیزی است.

... از آنان بعضی بر سر پیل دست نهادند... بعضی گوش او را گرفتند، برخی دندان و برخی دیگر خرطوم او را گرفتند، چند تن بر شکم او، چند تن بر پای او، و بعضی بر پشت او دست کشیدند. برخی اندام نرینگی و برخی هم دم او را گرفتند... سپس شاه نزد آنان رفت... و از آنان پرسید که پیل چگونه چیزی است؟ آنان که دست بر سر پیل نهاده

بودند، گفتند بیل چیزی است مانند دیگ. آنان که گوش بیل را گرفته بودند گفتند بیل چیزی است مانند غربال. آنان که دست بر دندان او کشیده بودند، گفتند بیل چیزی است مانند خیش. آنان که خرطوم را در دست داشتند گفتند بیل مانند تیرک خیش است. آنان که بر شکم او دست کشیده بودند، گفتند بیل مانند انبار است. آنان که پای او را گرفته بودند، گفتند بیل مانند ستون است. آنان که بر پشت او دست نهاده بودند گفتند بیل مانند هاون است. آنان که اندام دیگر را گرفته بودند گفتند بیل مانند دسته هاون است و آنان که دم او را در دست داشتند گفتند که بیل چیزی است مانند بادبزن. نزاع در میان کوران درگرفت و با مشت بر سر و روی یکدیگر می کوفتند و هر یک می گفت بیل چنین است، بیل چنان نیست، بیل چنان است، بیل چنین نیست.

آنچه در آنجا می گذشت موجب تفریح خاطر شاه شده بود.^۱

بودا از این حکایت چنین نتیجه گرفت که نزاع راهبان و برهمنان نیز بر همین حال است. هر طرف تنها بخشی از حقیقت را دریافته و مدعی است که حقیقت همین است و جز این نیست.

این داستان، با تفاوت هایی در جزئیات، در ادبیات اخلاقی و عرفانی اسلامی به زبان های تازی و پارسی وارد شده، و کسانی چون ابوحنیفان توحیدی در مقابسات، محمد غزالی در احیاء العلوم و در کیمیای سعادت، سنایی در حدیقه الحقیقه^۲، عزیز نسفی در کشف الحقایق^۳، عبدالله الهی سیمایی در منازل القلوب (شرح رساله قدس روزبهان بقلی)^۴ این داستان را آورده اند. در این موارد نیز، چنان که در آثار هندویی و بودایی، نتیجه داستان همان است که گفته شد، یعنی بیان ناتوانی حواس ظاهر در شناخت حقیقت اشیاء و نادرستی پندار کسانی که بخش کوچکی از حقیقت را دریافته اند و گمان

1. Cf. WINTERNITZ, M., pp. 87-88; BURLINGAME, E. W., pp. 75-77.

۲. نسفی، عزیز، ص ۲۴.

۳. نک: فروزانفر، ص ۹۸-۹۶.

۴. روزبهان نامه، ص ۴۱۴.

برده‌اند که بر تمامی آن دست یافته‌اند.

ابوحیان توحیدی در مقابسات این گفته منسوب به افلاطون را از قول ابوسلیمان سجستانی نقل می‌کند: «قال افلاطون، إن الحق لم یصبه الناس فی کل وجهه، ولا أخطأوه فی کل وجهه، بل أصاب منه کل انسان جهة»، و سپس برای توضیح و تأیید این گفته داستان پیل در میان کوران را به عنوان شاهد نقل می‌کند. نتیجه‌ای که غزالی در احیاء العلوم و کیمیای سعادت از این داستان می‌گیرد نیز همان است: «آن همه راست گویند از وجهی، و خطا کرده‌اند از آن وجه که پندارند که جمله پیل را دریافته‌اند.» سنایی نیز پس از نقل حکایت، در سه بیت مقصود و حاصل آن را چنین باز می‌گوید:

هر یکی دیده جزوی از اجزا	همگان را فتاده ظن و خطا
هیچ دل را ز کلی آگه نی	علم با هیچ کور همره نی
جملگی را خیال‌های محال	کرده مانند غنفره به جوال ^۱

معروف‌ترین صورت این داستان آن است که مولانا جلال‌الدین بلخی در دفتر سوم مثنوی آورده است، لیکن وی آغاز آن را تغییر داده. و پیل را نه در میان کوران، بلکه در خانه‌ای تاریک جای داده است، و کسانی که برای دیدن آن آمده‌اند، به سبب تاریکی محل و نبود نور، از شناخت حقیقت آن محروم مانده و دچار خطا شده‌اند:

پیل اندر خانه تاریک بود	عرضه را آورده بودندش هنود
از بسرای دیدنش مردم بسی	اندر آن ظلمت همی شد هر کسی
دیدنش با چشم چون ممکن نبود	اندر آن تاریکیش کف می‌پسود...

تاکنون، تا آنجا که من می‌دانم، کسی نپرسیده است که این تغییر در آغاز داستان چگونه روی داده و مولانا جلال‌الدین از چه روی صورت اصلی داستان را دگرگون کرده و کوران را از صحنه بیرون رانده و پیل را در خانه تاریک جای داده است. البته به هیچ

روی نمی توان گفت که وی از چگونگی اصل داستان بی خبر بوده و صورت معلوم و معروف آن را نمی شناخته است. وی با آثار غزالی و خصوصاً با احیاء العلوم آشنا بوده و حدیقه سنائی را همواره می خوانده و بارها در مثنوی و فیه مافیه، مستقیم یا غیر مستقیم، از آن نقل و اقتباس کرده است. حتی برخلاف سنایی، که محلّ حکایت را «غور» گفته است:

(بود شهری بزرگ در حد غور و ندر آن شهر مردمان همه کور)

مولانا می دانست که داستان اصل هندی دارد و از ساخته های هندوان است.

بنابراین، تغییری که در آغاز داستان در مثنوی دیده می شود نه اتفاقی است و نه از روی بی اطلاعی، بلکه مولانا عمداً و آگاهانه چنین کرده، و با توجه به نتیجه گیری او از این حکایت و قصدی که از نقل آن داشته است، روشن می گردد که وی در این مورد نیز، چنان که شیوه اوست، در اجزاء داستان تصرف کرده است تا آن را با موضوع کلی و اساسی گفتار خود همساز و هماهنگ کند.

نتیجه داستان، هم در روایت هندی و هم در آثاری که پیش از این یاد کردیم، گفته شد، اما مولانا جلال الدین آن را برای بیان مقصود دیگری آورده، و در شرح این بیت معروف بدان استشهاد کرده است:

از نظرگاه است ای مغز وجود اختلاف مؤمن و کبیر و یهود

در این بخش از مثنوی، تمامی بحث گرد موضوع «نظر» و «نظرگاه» دور می زند، و

همه اختلاف ها و منازعات، در هر جا که باشد، نتیجه اختلاف در «نظرگاه» است:

از «نظرگه» گفتشان شد مختلف آن یکی دالش لقب داد این الف

در کف هر کس اگر شمعی بدی اختلاف از گفتشان بیرون شدی

شک نیست که در مقامی که سخن از نور و ظلمت و نظر و نظرگاه است، کور و کوری

نمی تواند شاهد مثال و مصداق معنا باشد. سخن از وسعت دامنه دید و رفع حجاب های

ظلمانی است. جوینده حقیقت سالک کور نیست، بلکه کسی است که می کوشد تا از

ظلمت جهل به انوار معرفت برسد و برای وصول به این مقصد بصیرت و بینایی و داشتن چشم و چراغ شرط است:

واصلان را نیست جز چشم و چراغ از دلیل راهشان باشد فراغ

منابع

روزبهان‌نامه، گردآورده محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۷.

سنایی. حدیقه‌الحقیقه، تصحیح مدرّس رضوی، تهران، ۱۳۵۹.

فروزانفر، بدیع‌الزمان. مأخذ قصص و تمثیلات مشنوی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۷.

نسفی، عزیزالدین. کشف‌الحقایق، به کوشش دکتر احمد مهدوی دامغانی، تهران، ۱۳۵۹.

Cf. WINTERNITZ, M., *A History of Indian Literature*, vol. II, Delhi, 1972.

BURLINGAME, E. W., *Buddhist Parables*, Delhi, 1991.

شؤبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی